

ارائه شده توسط

لینگو لرن | Lingo Learn

برترین ارائه دهنده خدمات کمک آموزشی کانون زبان شامل: سوال و
سامری، دیکشنری کانون، آموزش های رایگان و کاربردی و...

 LingoLearn_official

 LingoLearn

{هرگونه کپی برداری بدون ذکر نام صاحب اثر شرعا و قانونا حرام و قابل پیگیری می باشد.}

The Great Work **Myth**

افسانه شغل خوب

Work gets a terrible press, Pick up any newspaper on almost any day, and you'll read about how work is killing our marriages, **generating** stress, **depriving** children of "quality time," **hollowing** out local communities, and depressing us. Work has become the **scapegoat** for all our **woes**. The case against work is put in **persuasive** terms on an almost daily basis. There is only one problem with it: it's nonsense. For the truth is that, as far as work is concerned, we've never had it so good.

کار فشار و حشمتناکی وارد می کند، تقریباً هر روز هر روزنامه ای را بردارید، و خواهید خواند که چگونه کار ازدواج ما را می کشد، استرس ایجاد می کند، کودکان را از "وقت گذراندن با والدین" محروم می کند، جوامع محلی را پوچ و ما را افسرده می کند. کار تبدیل به سپربلای همه غصه هایمان شده است. چنین مواردی بر علیه کار تقریباً هر روزه به شکلهای متقاعدکنندهای مطرح میشوند. تنها یک مشکل در آن وجود دارد این مزخرف است. زیرا حقیقت این است که تا آنجا که به کار مربوط می شود، ما هرگز آن را آنقدرها خوب در نظر نگرفته ایم.

One **survey** shows that four out of ten British workers declare themselves "very satisfied" with their jobs-more than in France, Germany, Italy, or Spain. Average earnings have increased, a lot of firms offer longer **maternity leave**, a third

of firms now offer **sabbaticals**, and two-thirds allow their staff to work from home some of the time. The **rhetoric** about longer working hours also needs to be put in perspective.

یک نظرسنجی نشان می دهد که از هر ده کارگر بریتانیایی چهار نفر خود را از شغل خود "بسیار راضی" اعلام می کنند - که بیشتر از فرانسه، آلمان، ایتالیا یا اسپانیا است. میانگین درآمد افزایش یافته است، بسیاری از شرکتها مرخصی زایمان طولانی تری ارائه می دهند، یک سوم شرکتها اکنون فرصت مطالعاتی می دهند، و دو سوم به کارکنان خود اجازه می دهند که برخی اوقات از خانه کار کنند. صحبت در مورد ساعات کار بیشتر نیازمند آن است که در چشم انداز بررسی قرار گیرد.

The average working day has increased in length over the last two decades, but by just one minute and forty-two seconds. Despite all the improvements in work over recent decades, there is still an **ingrained** attitude that happiness lies outside work, that we are waiting for the weekend. This idea that work is essentially bad for us has a long history.

میانگین روز کاری در طول دو دهه گذشته تنها یک دقیقه و چهل و دو ثانیه افزایش یافته است. علیرغم همه پیشرفت‌ها در کار در دهه‌های اخیر، هنوز این نگرش دیرینه وجود دارد که شادی بیرون از کار است و ما منتظر آخر هفته هستیم. این تصور که کار اساساً برای ما بد است، گذشته‌ای طولانی دارد.

A Russian politician described workers being alienated from the product of their labor: "What, then, constitutes the alienation of labor?" he asked. "First, the fact that labor is external to the worker, i.e. it does not belong to his essential being: that in his work he does not **affirm** himself but denies himself; does not feel

content but unhappy; does not develop his physical and mental energy but **mortifies** his body and ruins his mind.

یک سیاستمدار روسی بی‌اعتنایی کارگران نسبت به محصول حاصل از کار خود را توصیف کرد: او پرسید "پس چه چیزی موجب بی‌اعتنایی کارگران می‌شود؟". «اول اینکه کار به محیط اطراف کارگر مربوط است نه به توانایی هایش، یعنی به وجود ذاتی او تعلق ندارد: کارگر با کارش خود را تأیید نمی‌کند، بلکه خود را نفی می‌کند، احساس رضایت نمی‌کند در واقع ناخشنود است؛ انرژی جسمی و ذهنی خود را رشد نمی‌دهد بلکه بدن خود را ریاضت می‌دهد و ذهن خود را از بین می‌برد.

"However, **relentless** negativity about work **condemns** us to **precisely** the sort of work that the Russian politician was trying to free us from 150 years ago. If we accept that work is **dull** and **demeaning**-a **ransom** paid for the **hostage** of our "free time"-then we are allowing alienation to remain. Work is becoming too important for it to be of **dubious** quality. Work is a community, the place where we meet friends and form relationships, a provider of our social as well as our work life.

با این حال، منفی‌نگری بی‌امان در مورد کار، ما را دقیقاً به همان کاری محکوم می‌کند که سیاستمدار روسی ۱۵۰ سال پیش تلاش می‌کرد ما را از آن رهایی بخشد. اگر بپذیریم که کار کسل‌کننده و تحقیرآمیز است - باج پرداختی در ازای "وقت آزاد" ما که به گروگان گرفته شده است پرداخت می‌شود - پس ما اجازه داده ایم بیگانگی باقی بماند. کار به دلیل کیفیتی قابل تردید، بیش از حد مهم شده است. کار یک جامعه است، مکانی که در آن دوستان را ملاقات می‌کنیم و روابط

برقرار می کنیم، تامین کننده زندگی اجتماعی و همچنین زندگی کاری ما است.

One in three of us meets most of our friends through work, two-thirds of us have dated someone at work, and, according to a **poll** by **recruitment consultancy** Sanders and Sidney, a quarter of us meet our life partners there. Work is also becoming a more important **indicator** of identity. Family, class, region, and religion are now less **robust** indicators, and work is filling the gap, making it the most important fact about ourselves we mention when we meet people.

از هر سه نفر ما یک نفر با اکثر دوستان خود از طریق محل کار ملاقات می کند، دو سوم ما با شخصی در محل کار قرار ملاقات داشته ایم، و طبق نظرسنجی که توسط مشاور استخدام سندرز و سیدنی انجام شده است، یک چهارم از ما با شرکای زندگی خود در آنجا ملاقات می کنیم. کار نیز در حال تبدیل شدن به یک شاخص مهم برای هویت افراد است. خانواده، طبقه، منطقه، و مذهب اکنون شاخص های کم اهمیت تری هستند و کار در حال پر کردن این شکاف است و این موضوع آن را به مهم ترین واقعیتهای درباره خودمان تبدیل می کند که هنگام ملاقات با مردم به آن اشاره می کنیم.

"Work," as Albert Einstein said, "is the only thing that gives substance to life." The **shift** of work toward the center of our lives **demonstrates** the futility of much of the current **debates** about "work/life balance." It is true that some people are working longer hours. Yet the idea that it is being forced upon us without our choice just doesn't **stack up**. Take the people working the greatest number of hours-more than sixty a week.

همانطور که آلبرت اینشتین گفت: "کار تنها چیزی است که به زندگی ما واقعیت مادی می دهد." تغییر کار به سمت مرکز زندگی ما بیهودگی بسیاری از بحث های جاری در مورد "تعادل کار و زندگی" را نشان می دهد. درست است که برخی افراد ساعات طولانی تری کار می کنند. با این حال، این ایده که بدون انتخاب ما به زور به ما تحمیل می شود، هنوز فراگیر نشده است. افرادی را که بیشترین تعداد ساعت کار - بیش از شصت ساعت در هفته را دارند، در نظر بگیرید.

Surveys show that they are the ones who say they like their jobs the most. This may seem surprising, until you reflect that people who like something might do more of it than people who do not. People who love their jobs own up to having a "work/life problem" because they put in more hours than they are **strictly** required to, In truth, they are simply made to feel as if they have a problem because of **prevalent** attitudes.

نظرسنجی ها نشان می دهد که آنها کسانی هستند که می گویند شغل خود را بیشتر از هر چیزی دوست دارند. این ممکن است شگفت انگیز به نظر برسد، تا زمانی که فکر کنید افرادی که چیزی را دوست دارند ممکن است بیشتر از افرادی که به کار علاقه ندارند آن را انجام دهند. افرادی که عاشق شغل خود هستند، از داشتن یک «مشکل کار/زندگی» رنج می برند، زیرا ساعات بیشتری از زمان لازم را صرف می کنند. در حقیقت به دلیل نگرش های رایج این احساس در آنها ایجاد میشود که مشکلی دارند.

Of course, this leaves open the question of who keeps the home fires burning and of the impact on children especially. It may be that people are choosing to **invest** less time and energy at home than others think they should, but, if these people

get more out of their work than they do out of their home, then perhaps this is a clear and valid choice for people to be making.

البته، این سؤال باقی می ماند که چه کسی چراغ خانه را روشن نگه می دارد و از بچه ها مراقبت می کند و به ویژه تأثیر آن بر کودکان. ممکن است افراد تصمیم بگیرند برخلاف دیگران زمان و انرژی کمتری در خانه سرمایه گذاری کنند، اما اگر این افراد از کارشان بیشتر از خانه شان بهره می برند، بنظر انتخاب درست و روشنی داشته اند.

Ultimately, our goal must be to begin seeing work as an **intrinsic** part of our life, rather than an adjunct to it. Theodore Zeldin, an Oxford don, has the right **manifesto** for the future of work: its abolition. But not in the way anti-work campaigners have in mind. "We should **abolish** "work," he says.

در نهایت، هدف ما باید این باشد که کار را به عنوان بخشی اصلی از زندگی مان ببینیم، نه بخشی کمکی به آن. تئودور زلدین، مدرس در دانشگاه آکسفورد، ادعایی در مورد آینده کار دارد که بنظر درست می آید: کار فسخ می شود اما نه آنگونه که فعالان ضد کار در ذهن دارند. او می گوید "باید به کار پایان دهیم."

"By that I mean abolishing the **distinction** between work and **leisure**, one of the greatest mistakes of the last century, one that enables employers to keep workers in **lousy** jobs by **granting** them some leisure time, We should **strive** to be employed in such a way that we don't realize what we are doing is work." Zeldin

throws down the challenge for work in the twenty-first century.

«منظورم از فسخ کردن این است که باید تمایز بین کار و اوقات فراغت، یکی از بزرگ‌ترین اشتباهات قرن گذشته، از بین برود. اشتباهی که کارفرمایان را قادر می‌سازد تا با اعطای اوقات فراغت، کارگران را در مشاغل پست نگه دارند، ما باید تلاش کنیم طوری به کار گرفته شویم که متوجه نشویم آنچه انجام می‌دهیم کار است.» زلدین چالش کار را به قرن بیست و یکم واگذار (موکول) می‌کند.

It is indeed time to abandon the notion of work as a down payment on life, but, before we can do so, all the modern myths about work will have to be exposed: the ones that continue to **stereotype** work as intrinsically sapping, demeaning, and **corrosive**. It is time to give work a break.

برای کنار گذاشتن این تصور غلط که کار پیش پرداختی برای زندگی است، زمان لازم است. اما باید قبل از اینکه بتوانیم این کار را انجام دهیم، باید تمام توهمات مدرن در مورد کار فاش شوند: آنهایی که به کلیشه سازی ادامه می‌دهند که کار را ذاتاً تضعیف، تحقیر، و فاسد کننده می‌کنند. اکنون وقت آن است که به کار استراحت دهیم.

New word: English explanation / معنی فارسی

Myth: traditional story about supernatural beings or imaginary people that narrates a common belief or explains some natural phenomenon/ افسانه، اسطوره

Generating: create, produce; bring into being/ زاییدن، تولید کردن، بوجود آوردن

Depriving: take away, prevent from having, deny/ محروم کردن، بی بهره کردن، سلب کردن

Hollowing: hole, cavity; sunken area; small valley/ چاله، تهی، غیر صمیمی

Scapegoat: person or group that is blamed for the sins or wrongdoings of others if someone is made a scapegoat, they are blamed for something that they were not fully responsible for because other people want to protect themselves/ کسیکه

قربانی دیگران شود، سپر بلا

Woes: pain, deep sorrow; sadness, grief; tragedy, misfortune/ پریشانی، غصه

Persuasive: intended to persuade, influential, convincing, inducing/ مناسب، متقاعد

کننده

Survey: look over, observe; examine carefully, study/ نظرخواهی ، بررسی

Maternity leave: vacation given to a woman and her partner during the time immediately preceding and/or following the birth of the child/ مرخصی زایمان

Sabbatical: any authorized leave from one's job for rest or study pertaining to the Sabbath/ مرخصی استعلاجی، فرصت مطالعاتی

Rhetoric: study of the effective use of language; art of speaking and writing effectively/ لفاظی، فصاحت و بلاغت، علم بدیع

Ingrained: fibers which are dyed before being woven/ دیرنه، رنگ ثابت خورده

Affirm: confirm; claim; state to be true/ تصدیق کردن، شهادت دادن، بطور قطع گفتن، اظهار کردن

Mortifies: shame, humiliate; get gangrene; suppress fleshly desires for spiritual discipline/ رنجاندن

Condemns: denounce; convict, declare guilty

if you condemn something, you say that it is bad and unacceptable/ If someone is condemned to a particular type of punishment, they are given that punishment/

محکوم کردن، محکوم شدن

Precisely: exactly, accurately; definitely, certainly, surely/ دقیقاً، مو به مو

Relentless: severe, harsh, unrelenting; inexorable; never-ceasing; that does not relent; unyielding/ بی رحم

Dull: blunt, lessen, moderate/ کودن، احمق، کند

Demeaning: humiliating, degrading, debasing/ تحقیر آمیز

Ransom: redemption of a prisoner for a price; sum paid for the release of a prisoner/ خون بها، فدیة، فدا

Hostage: captive, pawn, someone held prisoner by a person or group in order to force another person or group to meet their demands/ وثیقه، گرو، گروگان

Dubious: uncertain, doubtful/ مشکوک

Poll: voting, electing; list of voters; counting of votes; number of votes;
referendum/ رای جویی، اخذ رای دسته جمعی

Recruitment: act of enlisting or drafting new members (esp. into the armed forces) when recruitment takes place, people are persuaded to join an/ استخدام،
سرباز گیری

Consultancy: advisership, position of a consultant; consultation, meeting held in order to discuss a particular issue/ مشاوره

Indicator: person or thing that indicates or points out; pointer; instrument which shows the performance of a machine; sign, signal, symptom/ an indicator of something tells you whether it exists or what it is like; a formal use/ اندازه، مقیاس،
شاخص

Robust: strong, healthy/ تنومند، ستبر، قوی هیکل

Shift: scheduled work period; change in position, change in direction; replacement, substitution; transfer/ تغییر، تناوب، نوبت

Debates: a formal discussion on a particular matter in a public meeting or legislative assembly, in which opposing arguments are put forward and which

usually ends with a vote/مباحثه دوستانه

Demonstrate: exhibit, present; display emotion; display public opinion/ نشان دادن،

اثبات کردن

Stack up: arrange a number of things in a pile, typically a neat one/ روی هم انباشتن،

جمع کردن

Strictly: severely, harshly; literally; explicitly, exactly; absolutely, completely/If something is strictly for a particular thing or person, it is to be used or done only by them/موکدا، سخت، دقیقا

Prevalent: common, widespread, predominant, current/برتر، رایج، متداول

Invest: expend money or effort for future benefits; grant/خرید کردن، سرمایه گذاری

کردن

Ultimately: in the end, eventually; in an ultimate manner/بالاخره، سرانجام، در پایان،

عاقبت امر

Intrinsic: inherent, innate, essential, fundamental, natural/ شایسته، اصلی، حقیقی

Manifesto: public statement listing policies and objectives/ اعلامیه، بیانیه

Abolish: if you abolish a system or practice, you put an end to it/ لغو کردن، از میان

بردن، بر انداختن

Distinction: difference, uniqueness; excellence; honor, mark of honor/A distinction is a difference between similar things/ برتری، تشخیص، سر بلندی

Leisure: time free from work or other demands and duties, free time; rest; recreation/ فرصت، مجال، اسودگی

Lousy: infested with lice; dirty, filthy (slang); detestable, vile, revolting/ پست،

کثیف

Granting: award; gift, present; contribution, donation/ اجازه واگذاری رسمی، بخشش،

عطاء کردن

Strive: if you strive for something or strive to do something, you make a great effort to get or do it/ کوشش کردن، سر و دست شکستن

Stereotype: conventional and oversimplified concept or image; old process for making metal printing plates/ کلیشه، رفتار یا طرز فکر تقلیدی/تعصبی

Corrosive: substance which has the power to corrode (i.e. acid or drug)/Able to eat away, able to cause corrosion; destructive, causing deterioration; sarcastic, biting, caustic/ ماده اکاله، خورنده، تباہ کننده، موجد زنگ

New Word	Synonym	Antonym
Abolish	cancel, revoke	
Strive	endeavor, try hard; compete; struggle, resist	

@LinggoLearn